

که نفرین بر این تخت و این تاج باد / بر این کشتن و شور و تاراج باد

کتایون یا ناهید، بزرگترین دختر قیصر رم، به عنوان ماهرویی خردمند، روشن دل و شادکام در شاهنامه معرفی می شود. ورودش به داستان هم زمان با رسیدن به سن ازدواج است. در نتیجه پدرش قیصر، مردان بلندمرتبه و نژاده را به دربار احضار می کند تا کتایون از بین آن ها همسری انتخاب کند.

در ازدحام مردانی که در انجمن هستند، از قضا گشتاسپ ولیعهد ایران هم حضور دارد که به سبب آزدگی از پدرش لهراسپ، در تبعیدی خودخواسته به رم عزیمت کرده و حالا با هویت ساختگی در گوشه ای از ایوان نشسته است. کتایون به محض دیدن گشتاسپ، به سوی او می رود، تاج خود را بر سر او می گذارد و بدین ترتیب اعلام می کند که گشتاسپ را به عنوان همسر انتخاب کرده است.

شیوه همسرگزینی کتایون و انگیزه پنهان در پس انتخابش، درخور تأمل است. جای تعجب نیست که قیصر با آگاه شدن از این که قرار است مردی بی نام و نشان در جایگاه دامادش قرار بگیرد، به خشم آمده و در واکنشی آنی تصمیم می گیرد کتایون و گشتاسپ را بکشد، که البته با نصیحت وزیرش از این کار صرف نظر می کند. در عوض کتایون را طرد می کند. در ادامه، کتایون با فروش پاره ای از جواهراتش بعد از ازدواج با گشتاسپ، اسباب لازم برای زندگی مشترکشان را فراهم می کند.

دکتر خالقی مطلق، زبان‌شناس و شاهنامه‌پژوه ایرانی، یکی از ویژگی‌های شخصیتی کتایون را اهمیت ندادن او به قدرت می‌داند، به‌ویژه زمانی که پای ازدواج و خوشبختی در میان باشد. زمانی که حتی شخص گشتاسپ نیز از این انتخاب کتایون بهت‌زده شده و از او می‌پرسد که چرا به‌رغم اشتیاق و خواسته پدرش، او را که مردی تنگ‌دست و غریب بوده به مردان نام‌دار ترجیح داده، کتایون در پاسخ می‌گوید:

چو من با تو خرسند باشم به بخت / تو افسر چرا جویی و تاج و تخت؟!

در این جا اشاره می‌کنم به رویایی که کتایون پیش از حضور در جمع خواستگاران‌ش دیده بود؛ محتوای این رویا از این قرار است که کتایون در میان انبوه مردان، مردی بیگانه و بلندقامت را می‌بیند و به او در خواب دسته‌گلی می‌دهد. درواقع زمانی که کتایون در ایوان قصر با گشتاسپ روبه‌رو می‌شود، متوجه می‌شود که این فرد همان شخص بیگانه‌ای است که در خواب دیده بود.

چُن از دور گُشتاسپ را دید گفت / که آن خواب سر برگشید از نهفت!

واژه نهفت به معنای پوشیده و پنهان است. و پوشیدگی و نهفتگی از ویژگی‌های اصلی ضمیر ناآگاه هم محسوب می‌شود. زمانی که از انتخاب صحبت می‌کنیم، لازم است فاصله‌ای گذاشته شود بین انتخاب‌های آگاهانه شخص و انتخاب‌هایی که برخاسته از ضمیر ناآگاه شخص هستند. تردیدی نیست که در سطح آگاهی، کتایون اولویتی برای منزلت شاهنشاهی و قدرت و ثروت قائل نیست و خوشبختی را در مؤلفه‌های دیگری جست‌وجو می‌کند. کتایون جایگاه زنی سوژگانیتی، مجزا از اندیشه و اشتیاق و هدف پدرش دارد و دست به انتخابی می‌زند که مبتنی بر نگرش و خواسته‌های شخصی خودش است. او به صراحت نشان می‌دهد که قصد ندارد ابژه برآورنده آرزوهای پدر باشد. حتی اگر این امر محروم شدن از تأیید و حمایت پدر را به دنبال بیاورد.

ولی در سطح ناآگاه چطور می‌توانیم به این قضیه نگاه کنیم؟ فروید در سال ۱۹۰۰ رویاها را به منزله شاه‌راه دستیابی به ضمیر ناآگاه افراد توصیف کرد. رویاها با ضمیر ناآگاه ارتباط تنگاتنگی دارند. درواقع اگر ما ضمیر ناآگاه را منزلگاه آرزوها، ترس‌ها و امیال آنی شخص قلمداد کنیم، رویاها بازنمایی‌کننده نمادین بخش

کوچکی از این مکنونات درونی هستند که بسیاری از مواقع با خواسته‌های آگاهانه فرد در تقابل قرار می‌گیرند.

درواقع رویای کتایون او را به مسیری رهنمون ساخت که در ظاهر مردی متفاوت از پدرش قیصر را انتخاب کند. ولی در عمل او با این انتخاب الگویی قدیمی را تکرار کرد. یا به عبارتی همان اصطلاحی که فروید به آن «نیروز سرنوشت» (Névrose de destinée یا Fate Neurosis) می‌گوید و اشاره دارد به الگوهای تکرارشونده زندگی که در آن فرد خودش را قربانی اتفاقات می‌داند، زیرا در ظاهر بر خلاف خواست خودش رخ داده و بر او تحمیل شده‌اند؛ حال این‌که در نهان، این الگو برآمده از اشتیاقی ناآگاه در درون خود سوژه است. اشتیاقی که باعث می‌شود، شخص ناخواسته خودش را در این جبر تکرار قرار دهد؛ داستان هم بعدتر به ما نشان می‌دهد که درواقع مردی که کتایون انتخاب می‌کند، بعدها نه تنها به پادشاهی می‌رسد، بلکه در راه حفظ تاج و تختش هر بهایی را حاضر است بپردازد. حتی اگر به قیمت جان فرزندش تمام بشود. در شاهنامه کتایون تنها زنی نیست که برخلاف رضایت پدر، مردی را به عنوان همسر انتخاب می‌کند. از جمله می‌شود به سودابه، رودابه و منیژه هم اشاره کرد؛ اما شاید تفاوت کتایون با موارد نامبرده در این باشد که سوژگانیت او در داستان بعد از ازدواج هم استمرار پیدا کرده و در صحنه‌های کوتاه ولی تأثیرگذاری که کتایون در داستان حضور دارد، به چشم می‌خورد. برای مثال، بر خلاف رودابه که بعد از تولد رستم، حضور کم‌رنگی در داستان پیدا می‌کند و تنها بعد از درواقع مرگ رستم و فرامرز است که ما شاهد سوگواری او هستیم. یا سودابه که بعد از ازدواج، کنش‌گری او معطوف به اغواگری و دسیسه‌چینی می‌شود. منیژه که بعد از ازدواج با بیژن دیگر نامی از او برده نمی‌شود، ما به نگرش و نحوه اندیشیدن کتایون در جایگاه همسری و مادری دسترسی بیش‌تری داریم. زمانی که اسپندیار دل‌سرد و ناامید از وعده‌های بی‌فرجام پدرش، به سوی مادر می‌آید و از آرزوی خودش برای به زیرافکندن پدر از تخت پادشاهی می‌گوید و به کتایون وعده می‌دهد که بعد از نشستن بر تخت او را شهربانوی ایران می‌کند، کتایون با قاطعیت و صراحت با دیدگاه پسر مخالفت می‌کند. و تلاش می‌کند او را از این تصمیم بازدارد.

یکی تاج دارد پدر بر پُسر / تو داری دگر لَشکر و بوم و بر

چُن او بگذرد تاج و تختش تو راست / بزرگی و آورنگ و بختش تو راست!

بررسی نام کتایون هم در پیوند با شخصیت و سوژگانیت او قابل توجه است. در شاهنامه نخستین بار ما نام کتایون را می بینیم که برای یکی از برادران فریدون به کار می رود. دختر قیصر پیش از ازدواج ناهید نامیده می شد. درواقع این گشتاسپ هست که بعد از ازدواج او را کتایون صدا می زند، هرچند که داستان علت این نام گذاری را برای ما روشن نمی کند. بر این اساس می شود گفت کتایون نامی مردانه-زنانه است. بر خلاف شخصیتی نظیر گردآفرید که به فاعلیتش قالبی مردانه می دهد و حتی در پوشش مبدل مردان در میدان رزم پیکار می کند. یا شخصیتی نظیر همای چهرزاد که مادرانگی خودش را انکار می کند و به منظور استمرار پادشاهی، نوزادش را در آب رها می کند؛ اما کتایون در فضایی که اندیشه مردانه محوریت داشته و زنان چندان صدای مستقلی نداشتند، می تواند استقلال اندیشه خودش را حفظ کرده و او را در پیوند با جایگاه همسری و مادری قرار بدهد. هرچند به نظر می رسد که بعد از بر تخت نشستن گشتاسپ و بازگشتش به ایران، جایگاه مادرانه کتایون در داستان بر جایگاه همسریش پیشی می گیرد و ما دیگر شاهد مکالمه مستقیمی بین او و گشتاسپ نیستیم. با این وجود در هیاهوی جنگ سردی که میان پدر و پسر حاکم است، صدای افکار کتایون به گوش کسی نمی رسد.

زمانی که کتایون از تصمیم اسپندیار برای عزیمت به زابلستان و پیکار با رستم آگاه می شود، هراسان سعی می کند که او را منصرف کرده و درباره عواقب شوم احتمالی این تصمیم هشدار می دهد.

زِ گیتی همی پندِ مادر نیوش! / به بد تیز مشتاب و بر بد مکوش!

ولی متوجه می شود که پسر عزم خودش را جزم کرده و از این سفر روی گردان نخواهد شد. کتایون هم چنین از اسپندیار تقاضا می کند که تنها پسرانش را همراه با خودش نبرد، دست کم لشکری همراهش داشته باشد. اسپندیار این توصیه های مادر را هم نمی پذیرد. سرانجام آخرین صحنه حضور کتایون در داستان، کنار تابوت اسپندیار است و ضجه ها و شیون های سوگوارانه اش که این بار شاید بلندتر از کلماتش به گوش برسد.